

ابرقدرت‌ها چرا و چگونه جا عوض می‌کنند؟!

استاد سید علام الدین اثیر¹

1- عضو کادر علمی پوهنځی حقوق و علوم

سیاسی پوهنتون سلام.

تلفون: +93700296750

ایمیل: atheercnd@hotmail.com

چکیده

در دهه اخیر قرن بیستم بعد از فروپاشی شوروی سابق به مثابه پیشقراول بلوک (شرق) کمونیستی، این برداشت تقویت گردید که امریکا - سردمدار بلوک غرب کپیالیستی - یگانه ابرقدرت زمان ما خواهد بود، جایش را به دیگری خالی نخواهد کرد.

تحقیق حاضر در صدد واکاوی موضوع فوق بوده و تلاش خواهد کرد تا پاسخ درستی مبنی بر واقعیت‌ها ارائه نماید.

معلومات مقاله

تاریخ نشر: 1399/11/20

شماره مقاله در ژورنال: 03

تعداد صفحات: 09

شماره نوبتی مجله: 9 و 10

کلید واژه‌ها

ابرقدرت‌ها، بلوک غرب،

کپیالیسم، بلوک شرق، کمونیسم

معلومات مجله:

مجله علمی پوهنتون سلام، نشرات خویش را از سال 1390 هـ.ش آغاز نموده و دست آورد های زیادی در این زمینه دارد، در ادامه سلسله فعالیت های خویش به تاریخ 1401/03/22 اعتبار نامه خویش را به عنوان یکی از معتبرترین مجله از وزارت محترم تحصیلات عالی کشور به دست آورد، آدرس: افغانستان، کابل، ناحیه چهارم، کلوله پشته، چهار راهی قلعه بست (گل سرخ)، پوهنتون سلام.
آدرس ارتباطی؛ وبسایت: <https://salam.edu.af/magazine>، ایمیل: salamuk@salam.edu.af، شماره های تماس: +93202230664 و +93788275275

مقدمه

امروز نیز مانند گذشته واحدهای سیاسی (کشورها) با وجود موجودیت موثر بازیگران غیر دولتی در صحنه جهانی، نقش متغیر عمده و اساسی را در روابط بین الملل بازی می‌کنند. آشکار است که مفهوم عناصر مهم قدرت در گذشته و حال تغییر و تحول نموده و این تحول اهمیت و موثریت آنها را در زمانها و مکانهای متفاوت در نوسان نگاه داشته است. زمانی قدرتی سخت، توانایی نظامی و تکنولوژیکی ... به تنهایی و یا با همراهی با قدرت نرم، برتری فرهنگی، ناسیونالیسم، دانش و تجربه، اتحادها و ائتلافها، معاهده‌ها... یک کشور و یا چند کشور را همزمان در مقام رهبری جهان قرار می‌داد که نمونه‌های آنرا در نظامهای بین المللی قرون 18 و 19 (اروپا)

به وضوح می توان مشاهده نمود. در قرن 18 فرانسه نظمی را به هدف حفظ منافع ملی اش ایجاد نمود، سپس بریتانیای کبیر ایده توازن قوا را تعقیب کرد. مترنخ کنسرت اروپا را برای حفظ تعادل اروپا برپا نمود و امریکا راه تحمیل لبرال دموکراسی را که خود می پسندد برای کنترل نظم دنیا در پیش گرفته است. با عقب ماندن از مطالبات زمان و نزول قدرت، امپراتوریهای کهن چون امپراتوری عثمانی، اتریش- مجارستان زوال را تجربه نمودند. " امپراتوریهای عثمانی و اتریش- مجارستان دو قدرتی بودند که در قرن پانزدهم تا هجدهم در معادلات روابط بین الملل اروپایی و آسیایی نقش محوری داشتند ولی قرن نهم ناکوس احتضار آنها را نواخت" ¹ این دولتها گاهی به تنهای و زمانی هم با اتحاد با دیگر کشورها، قدرت های مخوفی بودند که دیگران از آنها بیم داشتند اما چنان قدرتی را در اختیار نداشتند که هر چه می خواستند آن را انجام دهند. در قرن نهم هر یک از چهار کشور نظام اروپایی نمی توانست کاری را انجام دهد که کشورهای دیگر نظام با آن موافقت نداشته باشند.

ریسک " بسیار قوی بودن" اما قادر مطلق نبودن را دومین واقعیت تشدید می کند و آن انقلاب سه مرحله ای در ساختار سیاسی جهان است. نخست آنکه نظام چند دولتی گذشته جای خود را به نظام دوقطبی جهان داده است و نظام دوقطبی کرسی خود را برای کشورهای دیگری که مراکز آن در خارج از اروپا قرار دارد گذاشته است.²

بعد از پیمان ویستفالی و بوجود آمدن دولتهایی که به نام دولتهای نو یاد می شوند تا پیمانی دیگری در سال 1815 که به نام قرارداد وین یاد می گردد نظم اروپایی را مبارزه برای حفظ موازنه قدرت تشکیل می داد. از سال 1815 تا پایان جنگ جهانی اول 1819 در نظام موازنه قدرت که عناصر مهم آنرا کشورهای اروپایی تشکیل می داد تحول رو نما شد و نظام اروپایی جای خود را به نظام جهانی داد، کشورهای غیر اروپایی نیز عنصر- اصلی نظام گردیدند. "پریزیدنت مونرو، با اعلام استقلال سیاسی متقابل اروپا و نیم کره غربی (و بدین ترتیب اعلام تقسیم جهان به دو نظام سیاسی) زمینه را برای تبدیل موازنه قدرت اروپایی به نظام جهانی در آینده فراهم کرد"³.

جای امپراتوری های کهن - که سلطه و نفوذ آنها منحصر به قدرت شان بود و حد مرز جغرافی رانمی شناخت با افزایش قدرت ساحه حکمروایی شان توسعه می یافت و با کاهش آن به حجر خود بر می گشت - را دولتهای نو با حد و مرز مشخص جغرافیایی گرفت و کشورهای اروپایی با بکارگیری اصل موازنه قدرت نظم اروپا را برقرار و با پایان جنگ جهانی اول موازنه قدرت به نظم جهانی دو قطبی متحول شد. با این تحول جهان از انحصار اروپا بیرون گردید و امریکا و جاپان بر کشورهای انحصار گر قبلی افزود شد.

در شیوه رهبری جهان ایدیولوژی عهده دار نقش موثر گردید که عملاً منحصراً بلوکهای مقتدر- کپیالیسم و کمونیسم- در صحنه جهانی در برابر هم قرار گرفتند. زوال ایدیولوژی کمونیستی عده ای از محققین را واداشت که حرکت انتقال مرکز قدرت جهانی از اروپا به سوی آسیا را سریعتر دیده و اظهار نظر کنند که تا فلان سال به آنجا خواهید رسید ⁴.

چنین استدلال می شود که چین تلاش دارد جای امریکا را در آینده بگیرد چنانچه جاهای را در سازمانهای بین المللی گرفته و جای خالی امریکا را پر کرده است ⁵.

هدف

بیان این مطلب است که روال جا خالی کردن ابر قدرت فعلی علی رغم مشابهتهایی که با تعویض ابر قدرتهای قبلی دارد مانند گذشته نخواهد بود. با وجود اهمیتی که رهبری در امور کوچک و بزرگ دارد، جهان امروز و فردا واقعا برای تنظیم امورش مانند گذشته به یک و یا چند کشور به عنوان قدرت برتر (رهبر) ضرورت دارد یا نه، ایجاب می کند به آزمون گرفته شود و تبیین گردد.

فرضیه

عقب ماندن از مقتضیات زمان می تواند کشور ابر قدرت را از موقعیت برترش در جهان به پایین بکشاند. ابر قدرت امروز (امریکا) از مقتضیات زمان عقب مانده است، اما زوال آن با زوال ابر قدرتهای قبلی همسان نیست و یکسان نخواهد بود.

علی رغم تفاوتی عمده ای که عروج و افول ابر قدرتها (نظم دهندگان و هماهنگ کنندگان ساختارها، و نظامهای جامعه جهانی) بعد از ظهور دولتهای نو (بعد از عهد نامه ویستفالی) داشته اند و اهمیت که نظم در دنیای مدرن دارد، ظهور و زوال کشور ابرقدرت تاثیر بزرگی بر اوضاع جاری و آینده جهان وارد کرده و می کند، شرایط ظهور و زوال شان با هم تا حدی مشابهت دارد. هر ابر قدرتی (به تنهایی و یا با متحدانش) که از زمان عقب مانده است در مسیر انحطاط قرار گرفته سقوط را تجربه و برای دیگری جا خالی نموده است.

¹ - بزرگمهری، مجید، تاریخ روابط بین الملل (1870-1945) ص 79

² - مورگنتا، هانس جی، سیاست میان ملتها، ص 40، ترجمه، حمیرا مشیر زاده

³ - همان، ص 320

⁴ - هنگامی که ما راجع به انتقال قدرت صحبت می کنیم، اغلب راجع به ظهور آسیا صحبت می کنیم. واقعا" این باید بازگشت آسیا نامیده شود. اگر به جهان در سال ۱۸۰۰ نگاه کنید، متوجه می شوید که نیمی از جمعیت جهان در آسیا زندگی می کردند و آنها بیشتر از نیمی از تولیدات جهان را می ساختند. حالا سریع به جلو می رویم سال ۱۹۰۰: نیمی از جمعیت دنیا- بیشتر از نصف- هنوز در آسیا زندگی می کنند، اما آنها فقط یک پنجم تولیدات جهان را می سازند. چه اتفاقی افتاده است؟ انقلاب صنعتی، بدین معنی که یکباره اروپا و آمریکا به مرکز جهان تبدیل شدند. چیزی که ما در قرن بیست و یکم خواهیم دید این است که آسیا به آرامی بیشتر از نیمی از جمعیت جهان را خواهد داشت و بیشتر از نیمی از تولیدات جهان را. این مهم است، این تغییر مهمی است.

TEDGlobal 2010 جوزف نای در انتقال قدرت جهانی)

⁵ - چینی ها می خواهند جای امریکا را در نهادهای بین المللی بگیرند. به همین دلیل پکن دست به کار شده تا قدرت چانه زنی خود را در مجامع بین المللی افزایش دهد و با پر کردن خلأ حضور امریکا در کسوت یک ابرقدرت عرض اندام کند. (روزنامه دنیای اقتصاد، شماره 645 چهارشنبه 12 تیر 1398)

سوال اصلی

آیا ابرقدرت زمان ما (ایالات متحده آمریکا از مقتضیات زمان عقب افتاده است؟ انتقال ابر قدرتی از آمریکا به دیگری مانند و یا مشابه گذشته می باشد؟ در این صورت جای آن را کدام کشور یا کشورها پر خواهند کرد؟

چنانچه نظام دولتهای اروپای غربی (انگلستان، فرانسه، اسپانیا) در قرن 16 جای خود را در قرن 17 به کشورهای دیگر (فرانسه، اسپانیا، هلند و اتریش) داد. از اواخر قرن 18 به بعد کشورهای که با مقتضیات زمان همسان حرکت می کردند در نظام جهانی جای خود را احراز می نمودند و با عقب ماندن از مقتضیات زمان از نظام به دور انداخته می شدند. از قرن 19 تا آغاز جنگ جهانی اول با اضافه شدن آلمان و ایتالیا نظام اروپایی را شش کشور قدرتمند تشکیل می داد جای شان را به انگلستان واگذار کردند در اوایل قرن 20 آمریکا و شوروی سابق بر کرسی این منصب تکیه زدند.

سوالات فرعی

1. چه مشابهت هایی بین فرو افتادن قدرتهای بزرگتر، چون آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ابر قدرتهای قرن نوزدهم و قبل از آن وجود دارد؟
2. آیا مشابهت های شرایط تاریخی برای ظهور و زوال ابرقدرتها کفایت؟
3. در صورت هبوط یک ابرقدرت، جای خالی آن چگونه پر خواهد شد؟ آیا نظام بین الملل با قاعده و قانون و هنجار و برنامه برقرار می شود یا خیر؟
4. در نظام بین الملل امروزی به وجود ابرقدرت (به مفهوم قدیمی اش) چه نیازی دیده می شود که باید ادامه یابد؟
5. پیشرفت مادی (ساینس و تکنولوژی) جای خالی معنویت (اخلاق، دین و انسانیت) را پر خواهد کرد؟

روش تحقیق

برای یافتن پاسخ به سوالات مطرح شده و تبیین هدف، انتقال قدرت برتر و شرایط ظهور و زوال ابرقدرتهای قرون 18-20 با شرایط کنونی مقایسه می شود. از روشهای تاریخی و مقایسوی و همچنان استقرایی استفاده می گردد.

آیا آمریکا همچنان ابر قدرت خواهد ماند؟

بعد از زوال اتحاد جماهیر شوروی آمریکا با عنوان نمودن نظم نوین جهانی و تلاش برای به کرسی نشاندن آن نتوانست تسلط خود را همچون ابر قدرت واحد بر جهان ادامه دهد. ناتوانی به این معنا نیست که انگلستان به حیث یک قدرت بزرگ ملی نتوانسته است در صحنه بین المللی حضور داشته باشد. 1 چنانچه زوال انگلیس از ابر قدرتی در قرن بیستم باعث نشد که آنکشور مانند ابرقدرتهای قبلی به حیث یک کشور ملی مقتدر از صحنه بین المللی خارج شود. با استفاده از این واقعیت تاریخی استدلال می شود که آمریکا نیز همین خط سیر را در حال پیمودن است. (مشابهت انتقال قدرت برتر)

حضور قدرتمند آمریکا در صحنه جهانی باعث اختلاف نظر دانشمندان روابط بین الملل در مورد ادامه تسلط آنکشور بر جهان گردیده است.

آنانیکه آمریکا را هنوز هم در ابعاد قدرت بی رقیب می بینند باور دارند که افول از سریر قدرت برتر در زمان نزدیک واقعیت پیدا نخواهد کرد، معتقد اند که آمریکا به دلیل تفوق در عوامل قدرت بعد از سال 2025 نیز همچون ابرقدرت باقی خواهد ماند 2. این گروه مدعی نیستند که در نظم جهانی و اداره آن تغییرات بوقوع نخواهد پیوست بلکه ادعان دارند که تغییرات شگرف در زیر چتر قدرت بزرگ - آمریکا- در پیش رو است.

استفن ام والت می گوید " در سال های اخیر این «نظم جهانی» بیش از هر زمان دیگری دچار تغییر و آشفتنگی شده و به نظر می رسد که در سال های پیش رو شاهد تغییرات بیشتر و گسترده تری باشیم." 3.

علاوه بر مشکلات داخلی که آنکشور در از میان برداشتن آن عاجز است مانند The bonded national debt بدهی ملی، بیمه صحتی، کار و غیره و همچنان خروج آمریکا از برجام (توافق نامه هسته ای که بین ایران و گروه 5+1، پنج قدرت هسته ای به علاوه آلمان در 14 جولای 2014) در می 2018 صورت گرفت و خروج آنکشور از پیمان منع راکتهای میان برد هسته ای با روسیه، نشانداد آمریکا به عنوان ابر قدرت نتوانسته است بر سر تعهد که امضا کرده و پذیرفته بود استوار بماند. پس چگونه می تواند جلو عهد شکنی های بین المللی از طرف سایر بازیگران را بگیرد تا وظیفه ابر قدرتی اش را انجام دهد.

ناکامی آمریکا و بهتر گفته شود ناتوانی آمریکا در مهار و جلوگیری از مرگ و میر و مبتلا شدن امریکایی ها به مرض کرونا و عقب مانی آنکشور در این مورد از بسیاری کشورهای توانی علمی و اقتصادی کمتری نسبت به آمریکا مانند کوریای جنوبی و آلمان و غیره نشان داد که این ابرقدرت تا چه اندازه در برآوردن آرزوهایش عاجز مانده است. ویروس کوید 19 نشانداد که بشر هر قدر مجهز به علم و تکنالوزی و سایر عناصر قدرت شود باز هم در برابر ویروس که هیچگونه توانایی ندارد تا چه اندازه عاجز است. تاثیرات شیوع کرونا و قرنطین انسان ها بر محیط زیست موضوعی است که شایستگی بررسی را دارد. حالا می دانم که چرا خداوند در کلام عظیم خویش از پشه ناچیز مثال زده است.

مسایلی که جهان فعلا به آن مواجه است و یک ابر قدرت نمی تواند از مسئولیت رفع آنها خود را کنار بکشد عبارت اند از: تغییر اقلیم که دنیا در معرض آن قرار گرفته است و همیشه آمریکا در روند جلوگیری آن مشکل آفرینی کرده است. در سروی که در این مورد صورت گرفته تقریبا نصف، (48.8%) کسانی که در سروی اشتراک کرده اند تغییر اقلیم را تشویش بزرگ خود شمرده اند و 78% گفته اند که می خواهند برای حفاظت محیط زیست شیوه زندگی شان را تغییر دهند. مسایل همچون منازعات مذهبی قومی، (23.9%)، بیکاری (12.1%)، نبود امنیت (14.1%)، بیسوادی (15.9%)، فساد اداری (22.7%)، فقر (29.2%) عدم امنیت آب و غذا (18.2%)،

1 - مدیر مرکز مطالعات سیاسی دانشگاه مالی تحت حکومت فدراسیون روسیه پاول سالین در برنامه گفتگو "فرآیند" اعلام کرد. او گفت من ایالات متحده را به عنوان یک دولت ملی و همزمان به عنوان یک امپراتوری از هم جدا می شمارم. به حیث امپراتوری گفته میتوانم که ایالات متحده اکنون در حال فروپاشی میباشد. و در اینجا روند کاملا واضح است.

2 - بر اساس استدلالات استاد دانشگاه هاروارد، (استفن ام والت) در سال ۲۰۲۵ ایالات متحده همچنان تنها بازیگر مهم عرصه جهانی باقی خواهد ماند زیرا هیچ کشور دیگری ترکیب مشابهی از نفوذ اقتصادی، پختگی تکنولوژیکی، قدرت نظامی، امنیت منطقه ای و ترکیب جمعیتی مناسب و مطلوبی که ایالات متحده دارد را نخواهد داشت.

3. <https://rooziato.com/1397185250/>:نظم-جهانی-در-یک-دهه-آینده/

جنگ و درگیری های بزرگ (38.9%) نابرابری توزیع ثروت بشری (30.8%)¹. این سروی در سال 2017 صورت گرفته و با گذشت چهار سال نه تنها فیصدی این مسایل و مشکلات کاهش نیافته بلکه افزایش یافته است. شیوع امراض ویروسی مانند کرونا در جهان که بر اقتصاد جهانی تاثیر مهلک و روان جامعه جهانی اثر مخرب وارد کرده است بر مشکلات می افزاید.

امریکا به مثابه ابرقدرت در حل مسایل متذکره جهانی اثر مثبت از خود تبارز نداده است. علاوه از این در مقابله با کشورهای چون روسیه و ایران در قضیه سوریه عقب افتاده و در جلوگیری از فعالیتهای اتمی کوریای شمالی و ایران کوتاه آمده و حتی تا اندازه ای از حمایت کشورهای اروپایی در تلاشهایش برای پیروز برآمدن از این معرکه ها محروم گردیده است، تا چه رسد به اجرای عدالت اجتماعی و برابری و توزیع منصفانه امکانات بشری.

ناتوانی در این گونه موارد استغف Walt را بران داشته تا در پاسخ به سوالی که در سال 2025 نظام جهانی چگونه خواهد بود بگوید:

باید انتظار یک دنیای «چند قطبی نامتعادل» را در سال ۲۰۲۵ داشت و فضای جهانی بیش از امروز از ایده آل های لیبرالیسم فاصله خواهد گرفت².

به طور کلی، جهان در سال 2025، یک جهان «چند قطبی نامتقارن» خواهد بود. نظم کنونی لیبرال نیست (تعدادی از قدرت های اصلی مخالف آرمان های لیبرال هستند) و تا سال 2025 هم لیبرال نخواهد شد. آمریکا همچنان تنها قدرت برتر در دنیا خواهد بود، چون هیچ کشور دیگری قدرت اقتصادی، برتری تکنولوژی، توانایی نظامی، امنیت منطقه ای و جمعیت مناسب را (که آمریکا دارد) ندارد. اما آزادی عملش در برتری نسبت به قبل کمتر خواهد بود و کشور همچنان درگیر مشکلات بلند مدت مالی و اختلافات عمیق سیاسی خواهد بود. چین دومین قدرت جهان خواهد شد (و در بعضی جهات از آمریکا پیشی خواهد گرفت) و سایر کشورهای مهم پس از آن خواهند بود (آلمان، ژاپن، هند، روسیه و غیره)، و همه آنها به مراتب ضعیف تر از چین و آمریکا خواهند بود³.

هنری کیسینجر وزیر خارجه سابق امریکا در کتابش نیز اذعان می دارد که امریکا نمی تواند از عرصه جهانی کناره گیری کند و نمی تواند بر جهان تسلط پیدا کند. (دیپلوماسی، ج 1 ص 57)

اصطلاحاتی چون «چند قطبی نامتعادل» و «چند قطبی نامتقارن» و مشابه آن که نظریه پردازان طرفدار بقای ابر قدرتی امریکا ابراز می دارند گویایی این مطلب است که امریکا در نظام جهانی (با وجود ابهامات که در بطن اصطلاح نظم جهانی وجود دارد) در جایگاه گذشته اش قرار ندارد و نمی تواند داشته باشد. با وجود آن در جهان چند قطبی نامتعادل و یا نامتقارن حرف اول را خواهد گفت و بر تسلط خویش ادامه خواهد داد. به باور کیسینجر امریکا مجبور است به هر شکل که می شود رهبری جهان را به عهده داشته باشد. او نوع دوستی را شرط رهبری بین المللی نمی داند و مدعی است که تا کنون هیچ ملتی دیگری در این مورد چنین ادعای را نداشته است (دیپلوماسی ج 1 ص 94)

اگر بحران اقتصادی 2008 ضعف قدرت اقتصادی امریکا را نشان داده باشد، پایین رفتن نرخ رشد اقتصادی چین در دهه اخیر نمایانگر آن است که اقتصاد چین نیز در نوسان است و نمی تواند یک نواخت سیر صعودی داشته و تفوق چین بر دیگران را ضمانت کند، به تنهایی و یا با اشتراک کشورهای دیگر پرابلمهای موجود جهان را حل و یا در آنها کاهش قابل ملاحظه را وارد نماید.

"برخی کارشناسان پیش بینی می کنند که وضعیت اقتصادی چین، قبل از اینکه با ابتکار عملهایی بهبود یابد، برای مدتی بدتر هم خواهد شد. در واقع این انتظار وجود دارد که نابسامانی اقتصادی ناشی از کند شدن اقتصاد جهان خود را نشان دهد.

بانک جهانی می گوید که انتظار دارد نرخ رشد اقتصادی چین در سال ۲۰۱۹ از سال ۲۰۱۸ نیز کمتر باشد. این در حالی است که دولت چین می گوید در سال آینده باز هم میزان مالیات را کاهش می دهد؛ هر چند این موضوع بر میزان کسری بودجه دولت خواهد افزود⁴.

پس این انتظار تا هنوز از واقعیت به دور معلوم می شود که چین و یا کدام کشور فعلی توانایی ابر قدرت شدن به معنای که از ابرقدرت بودن وجود دارد را داشته باشد.

با زوال یک ابرقدرت، جای خالی آن چگونه پر خواهد شد؟

آنانیکه پایان امپراتوری جهانی امریکا را انتظار دارند با برداشت از رخدادهای که در روابط بین امریکا و کشورهای دوست آن (اروپا و کشورهای خلیج...) و یا متخصصانمش (چین، روسیه، کوریای شمالی و ایران...) وجود دارد از یک طرف و نقش رو به کاهش آنکشور در سازمانهای بین المللی و منطقوی و خروج آن از بعضی پیمانهایش استدلال می نمایند که وقتی آن نزدیک است فرا برسد تا به یکه تازی آنکشور در صحنه جهانی خاتمه داده شود⁵.

"جان ایکنبری"، نظریه پرداز روابط بین الملل و سیاست خارجی امریکا و استاد علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه پرینستون امریکا در سال 2014 در مقاله ای با عنوان «آینده نظم جهانی لیبرال» که توسط مجله "فارین افیرز" منتشر شده است، به تغییر قدرت جهانی اشاره می کند....

تغییر قدرت جهانی و افول قدرت امریکا و تغییر نظام تک قطبی در جریان است. عصر امریکا در حال پایان است و نظم جهانی شرقی جایگزین نظم جهانی غربی شده است...

در حالی که قدرت امریکا در حال فرسایش است. تغییر قدرت جهانی، به این دلیل در جریان است که قدرت در حال انتقال از غرب به شرق است⁶.

¹ <https://www.inc.com/business-insider/worlds-top-10-problems-according-to-millennials-world-economic-forum-global-shapers-survey-2017.html>.

² <https://rooziato.com/1397185250https://rooziato.com/> - نظم جهانی در یک دهه آینده.

³ <http://irdiplomacy.ir/fa> . 1398 / 4/18

⁴ بی بی سی . 21 ژانویه 2019 - 01 بهمن 1397.

⁵ ایالات متحده امریکا، براساس شواهد و واقعیت های موجود و اعتراف شخصیت های سیاسی و اندیشکده های تحقیقاتی آن، گرفتار مشکلات پیچیده ای گردیده و نشانه های افول

اقتدار جهانی آن در ابعاد مختلف نمایان شده است. اسلام تایمز . سه شنبه ۱۸ تیر 201۱۳۹۸ Jul 9 - 9

⁶ اسلام تایمز به نقل از G. John Ikenberry, "The Future of the Liberal World Order", Foreign Affairs, May/June 2014, p. 56.

البته شکی وجود ندارد که عمر نظام یک قطبی (اگر واقعا وجود داشته باشد) در جهان به سر رسیده است و آمریکا یگانه قدرت برتر که هرچه بخواهد را انجام دهد، نیست، اما چیزی به نام "نظم جهانی شرقی" به همان معنای "نظم جهانی غربی" که تا کنون در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بر جهان تفوق دارد و سلطه داشته است وجود ندارد. در صورتی که نظم جهانی شرقی بتواند جای نظم جهانی غربی را بگیرد، این پیش بینی که آن نظم لبرال نخواهد بود قضاوت قبل از وقت است.

"گیدون راشمن (Gideon Rachman) تحلیل گر سیاسی مجلات آمریکا" می گوید آمریکا باید به فکر سقوط خود باشد. با معضلات اجتماعی و اقتصادی ناشی از بحران سال 2008، این موقعیت خود را از دست داده و دیگر هم این موقعیت را تجربه نخواهد کرد.

در مقابل ضعف آمریکا، قدرتهای نوظهور از جمله چین، برزیل، ترکیه، هند و ایران هستند. هر کدام از این کشورها، اولویتهای سیاست خارجی خود را دارند که توانایی آمریکا برای شکل دهی نظام جهانی را محدود می کنند 1.

پویایی اوضاع جهانی تا کنون ثابت نموده است که هیچ قدرت برتری که در یک زمان وجود داشته، بعد از سقوط به همان وضعیت قبلی اش بر نگشته است. نه امپراتوری های روم، ترک، فارس، چین به موقعیت قبلی شان برگشته اند و نه امپراتوریهای اروپایی قرون 17 تا 20 و نه هم شوری سابق بوجود خواهد آمد و نه آمریکای بعد از سقوط شوروی.

توصیه راشمن (آمریکا باید به فکر سقوط خود باشد) سودی نخواهد داشت آمریکا با بیرون شدن از مشکلات بحران 2008 با مسایل دشواری دست و پنجه نرم می کند که ابر قدرتی اش را زیر سوال برده است. سقوط آمریکا با فکر کردن و توجه داشتن جاودانه نمی گردد بلکه مانند سقوط سایر امپراتوری ها امر عادی به نظر می رسد و مسیر طبیعی اش را می پیماید.

میشل کاکس (Michael Cox) «استاد روابط بین الملل می گوید، در اوایل قرن 21، ما شاهد حقیقتی جدید به نام «تغییر قدرت» هستیم. در این فرایند، آمریکا و غرب در حال سقوط بوده و نظم جدید بین المللی توسط به اصطلاح بریکس (BRICs)، (شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین) در حال شکل گیری است. 2.

در حدود دو دهه (2019) از قرن بیست و یکم می گذرد، کشورهای شامل بریکس مشکلات داخلی شان را رفع کرده نتوانسته اند. روسیه با کشور همسایه و همزادش اوکراین در منازعه است و بر سر اشغال کریمه مورد نکوهش کشورهای دیگر از جمله کشورهای اروپایی قرار دارد و در موضوع سوریه و همراهی با ایران آمریکا را به چالش کشیده است. هند و برزیل که در شورای امنیت عضویت ندارند. تحصیل عضویت آنها منوط به تغییر منشور ملل متحد است و تغییر منشور بدون رضایت اعضای دایمی از جمله آمریکا تاکنون با وجود تلاشها و استدلالها و تقاضاهای که صورت گرفته، بعید به نظر می رسد. لذا در ساختن و عملی نمودن نظم جهانی کار موثری از آنها ساخته نیست و در حال حاضر مجموع این کشورها نمی توانند در داشتن عناصر قدرت برتر با آمریکا رقابت نمایند چه رسد که جای خالی آنها پر کنند.

برداشت های محققان غربی حیثیت هوشدار به غرب را دارد که نگذارند انتقال قدرت برتر از غرب به شرق و یا به جای دیگری صورت گیرد. "نوام چامسکی"، اندیشمند آمریکایی، آمریکا را امپراطوری در حال سقوط می داند. از نگاه وی، اگرچه اصول تسلط امپریالیستی آمریکا تغییر کرده اما ظرفیت پیاده سازی آن، به شکل قابل ملاحظه ای، کاهش یافته است 3.

برزیلینسکی در فصل سوم کتابش، "بینش ستراتیژیک، آمریکا و بحران قدرت جهانی" احتمال واقعیتی را به بررسی می گیرد و جهان را از نتایج ناگواری افول قدرت آمریکا چنین هوشدار می دهد: همکاریهای بین المللی کاهش می یابد، نزاع در بین قدرتهای رقیب برای کنترل منطقه ای افزایش می یابد، موضوع رای عادلانه در شورای امنیت تقاضا می گردد، خطر امنیت بعضی از کشورهای ضعیف افزایش می یابد. برای امنیت دریایی و فضایی و اینترنتی و اتمی تضمینی وجود نمی داشته باشد. او آرزوی نماید که آمریکا با یک تعادل ژئوپولیتیک جدید بین آسیا و اروپا موقعیتش را حفظ کند تا از انتقال مرکز ثقل قدرت از غرب به شرق جلوگیری شود. "فرید زکریا"، نظریه پرداز نئورئالیست معتقد است جهان در حال انتقال از عصر آمریکایی به عصر پسآمریکایی است. جهانی که در پیش داریم جهانی است که در آن ایالات متحده آمریکا نه رهبری اقتصادی و ژئوپولیتیک آن را بر عهده خواهد داشت و نه بر فرهنگ آن چیره خواهد بود بلکه قدرت آن سقوط خواهد کرد 4.

از نگاه «جوزف نای»، تئورسین جنگ نرم و دیپلماسی عمومی، آینده قدرت آمریکا به شدت مورد چالش است. بر اساس یافته های «دانشکده تجارت هاروارد»، نظام سیاسی آمریکا شکست خورده و اقتصاد آن هم در حال سقوط دست و پا می زند.

"مؤسسه بروکینگز" در زمینه افول قدرت آمریکا معتقد است؛ بسیاری از ناظران سیاسی و اقتصادی اظهار می دارند که آمریکا در حال سقوط است 5. اگر به منشاء سقوط امپراتوری های اروپایی در قرن 20 نگریسته شود، عده ای علل آنرا در خود اروپا جستجو می کنند. الیتهای کشورهای مستعمره در اروپا به اندیشه های ناسیونالیسم و سوسیالیسم آشنا شدند و برای آزادی کشورهايشان از این اندیشه ها استفاده نمودند. می تواند منشاء سقوط آمریکا در خود آمریکا باشد. اخلاق عساکر آمریکایی در ابوغریب عراق و قندهار افغانستان و جاهای دیگر نشان داد که ارتش آمریکا به مراتب از ارتش آلمان و انگلیس در قرن 19 و ارتش سرخ در قرن 20 در کشورهای تحت تصرف شان وحشیانه تر عمل کرده و می کند و در تمثیل دموکراسی در جهان کارنامه ای تنفر آمیزی دارد. عرقچین دموکراسی در کشورهاییکه

1. اسلام تایمز به نقل از Gideon Rachman, "Think Again: American Decline", foreign policy, JANUARY 3, 2011

2. اسلام تایمز به نقل از Michael Cox, "Power Shifts, Economic Change and the Decline of the West?", International Relations, 2012, p. 369

3. اسلام تایمز به نقل از Noam Chomsky, "Noam Chomsky: The Decline of American Empire", salon, MAY 10, 2016

4. اسلام تایمز به نقل از Fareed Zakaria, "The Post-American World", W. W. Norton & Company, 2008

5. اسلام تایمز به نقل از Chu Shulong, "Is America Declining?", The Brookings Institution,

امریکا به بهانه برقراری و یا استحکام آن مداخلت کرده، نیز مانند سوسیالیسم ادعایی و عملی اتحاد جماهیر شوروی بد بو و شرمگین شده است. مثال آنرا در شیوه پشیمانی اعضای احزاب کمونیست خلق و پرچم می توان یافت که در عهد اشغال افغانستان توسط شوروی، روسها را ملت بزرگ و روس را برادر بزرگ می خواندند. با واقعیت یافتن سرنوشت کمونیسم به نابودی خود را شرمسار یافتند و به آرزوی دموکراسی زیر بیرق امریکا قرار گرفتند. اکنون نشانه های شکست و خروج امریکا از افغانستان را مشاهده می نمایم نمی دانند که به کجا رجوع کنند، افسوس خواهند خورد که کاشکی خاک می بودند تا با نوسان از سوسیالیسم تا دموکراسی به چنین سرنوشتی شومی مبتلا نمی گردیدند.

استفاده از اصطلاحات مبهم " تغییر اصول تسلط امپریالیستی امریکا" و یا " عصر پسا امریکایی" چیزی نوی را در روابط بین الملل به نمایش گذاشته و امر رموزی را رمز کشایی نکرده است. امریکا برای تسلطش بر دیگران بدتر از گذشته عمل می کند. از حربه های نظامی، اقتصادی، سازمانهای بین المللی، اتحادها و ایتلافها، تهدید و تحریم کار می گیرد تا کشورهای درگیر را در مسیر خواسته ها و سیاستهایش قرار دهد.

بعد از خاکستر شدن اندیشه سوسیالیستی و کمونیستی، تروریسم و افراطگرایی بهانه های جدید است که برای استحکام تسلطش بر جهان از آن کار می گیرد. این گمان وجود دارد که سازمانهای تروریستی و افراطگرایی را به وجود می آورد و آنان را حمایت می کند و بعد از مدتی کارایی آنها به پایان می رسد و یا اولویتهای منافع آن کشور(امریکا) تغییر می کند این سازمانها نیز تغییر نموده نام و جای شان عوض می گردد. آیا می شود چنین تغییراتی را نظام پسا امریکایی نام نهاد و یا آنرا تغییر اصول امپریالیستی خواند. نظام پسا امریکایی نظامی باید باشد که هم اصول فعلی حاکم بر روابط تغییر کند و هم مجری آن. تا هنوز چنین نظمی به مشاهده نمی رسد. واهمه ایکه باید نظم فعلی با اصولش تحول کند واقعیتی است که کشورها و جهان آنرا می طلبند. کنار گذاری امریکا از رهبری اقتصادی و جیوپولیتیک جهان امیدی است که تحققش ضروری است. جای گزینی قدرتهای برتر گذشته چگونه صورت گرفته است و آیا امکان جای گزینی امریکا با همان راه و روش و شیوه صورت می گیرد یا خیر، این موضوع ذهن خبرگان را مشغول ساخته است.

آیا مشابهت های شرایط تاریخی برای ظهور و زوال ابرقدرتها کافیست؟

امپراتوری های قدیمند تاریخ هر کدام آمده اند و رفته اند. روم، فارس، مغول، بریتانیا و شوروی هر کدام با هدفی آمدند و به اثر نا توانی در برآوردن اهداف شان و جوابگوی به مقتضای زمان جای شان را به دیگری انتقال دادند. ابر قدرتها و قدرتهای بزرگ در همه ای زمانه ها خواسته اصلی شان این بوده است که اراده و خواست خود را بر دیگر بازیگران جهان تحمیل کنند، تا منافع و اهدافشان را برآورده سازند. اما هرکدام با در نظر داشت زمان شان با نیازمندی های خاص و امکانات متفاوت و راهکارهای مختلف، اندیشه و ایدئولوژیهای متمایز، اهداف خاص خود را داشتند.

زمان مشکلات متفاوت را با شدت و حدت مختلف پیشروی ابرقدرتها گذاشته است و هر کدام امکانات و وسایل و ابزار خاص زمان خود شان را در اختیار داشته و از آن استفاده کرده اند. رومی ها زره، شمشیر و سپر، پیاده نظام و سواره نظام داشتند و فارس ها از دود گوگرد و قیر کار گرفته اند، مغلها اسپ داشتند و بریتانیایی ها کشتی و سلاحهای ناربه تانک و توپ و ابرقدرتها این زمان نیروی اتمی و هایدروجنی، موشکهای دوربرد و دارای قابلیت پرتاب کلاهکهای هسته ای ... ابر قدرتهای کهن در زمین و دریا حکمروایی داشتند و ابرقدرتهای این زمان در فضا و ستاره ها با هم زور آزمایی می کنند¹.

در هر زمان هر کی نیروی انسانی، دانش، تکنیک و وسایل پیشرفته زمان خود را در اختیار داشت در پی تسلط بر دیگران بوده و به مثابه ابرقدرت خود نمایی کرده است. تاریخ برای رسیدن به ابرقدرتی اهداف و شرایط مشابه را پیش روی آنها گذاشته است با ابزار، وسایل و تکنیکهای متفاوت و استفاده مختلف در پی رسیدن به آن اهداف بوده اند.

یکی از تفاوت های سقوط امپراتوری ها این است که امپراتوریهای کهن بعد از سقوط تجزیه می شدند و نام و نشان شان از بین می رفت، اما ابر قدرتهای بعدی تسلط هژمونی خود را از دست می دهند ولی اثر و رسوخ و موجودیت خود را در عرصه جهانی حفظ می کنند. انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم دیگر سرزمینی نداشت که آفتاب در آن غروب نکند اما به حیث یک بازیگری مطرح در سیاست جهانی باقی مانده است.

در قرن حاضر، قدرت امریکا را می توان با قدرت انگلستان در قرن گذشته مقایسه و سقوط هژمونی امریکا را پیش بینی کرد. اما امریکا به طور مطلق سقوط نمی کند و سقوط آن نسبی بوده و اثر و رسوخ آن باقی خواهد ماند.²

سقوط امپراتوری انگلیس در اوایل قرن بیستم، به مثابه ابرقدرت جهان که بر سوم حصه دنیا تسلط داشت و یک ربع جمعیت دنیا از آن اطاعت میکرد با روال زوال امریکا به حیث ابرقدرت کنونی در نظر گرفته شود تفاوتهای آتی را می توان در این روند مشاهده نمود.

زامامداران و تصمیم گیرندگان امپراتوری انگلیس مانند زامامداران قبلی کشورهای بزرگ در فعالیتها و سیاستهای شان نمی توانستند دین و مذهب را بکار نبرند و نسبت به آن بی اعتنا باشند. اما تصمیم گیرندگان قدرتهای بزرگ کنونی نمی خواهند تظاهر به دینداری و مداخله دین در سیاست ها و کارهای شان را اذعان کنند (استثنا کم اهمیت وجود دارد). تصمیم گیرندگان امپراتوری انگلیس مردان بودند و بعد از دهه 60 قرن بیستم زمان ابرقدرتی امریکا، زنان نیز در تصمیم گیریها تا اندازه نقش دارند. در گذشته کشورها نقش اساسی را در نظام جهانی داشتند و اکنون علاوه بر واحدهای سیاسی سازمانها و حتی افراد در تعیین سرنوشت جهان نقش بازی می کنند. در عهد امپراتوری انگلیس جوامع در مورد اخلاق شخصی و اجتماعی سختگیر بودند مانند موضوع روابط جنسی، همجنس گرایی و در عهد امپراتوری امریکایی دیگر از تأثیر آن موضوعات در تصمیم گیری ها خبری نیست. در پایان قرن نهم انگلیسیها انحطاط اخلاقی شانرا طوری یافتند که با انحطاط اخلاقی امپراتوری روم مشابهت داشت و خود را در مسیر همان سرنوشتی یافتند که آن امپراتوری پیغمده بود. امریکا نیز از لحاظ اخلاقی در همان مسیر انگلیس قرار دارد ولی

¹ در جنگ جهانی اول صدای شلیک توپخانه ی فرانسه و بلژیک به قدری مهیب بود که در لندن شنیده می شد. سپس جنگ جهانی دوم و انداختن بمب از هوا پیما برای ویرانی تمام شهرها کار را کامل تر کرد و تکنیک ها با انداختن بمب اتم روی هیروشیما و ناگازاکی به اوج ویرانگری خود رسید.

لنگ، شون. ترجمه مهرک ایرانلو، تاریخ قرن بیستم، ص 24

² - اسلام تایمز به نقل از Joseph S. Nye, "The Future of American Power: Dominance and Decline in Perspective", Foreign Affairs, November/December 2010.

Vol. 89, No. 6, p.2

آماده نیست که به آسانی در همان پرتگاهی که انگلیس سقوط کرده است سقوط کند. بی سوادگی گسترده بود و اکنون سواد مردم جهان بهبود یافته که در اطاعت و عدم اطاعت کشورهای شان از نظم جهانی نقش مهمی را بازی می کند. تفاوت‌های علمی با تاثیر مثبت و منفی اش امروز چنان مشهود است که با گذشته نمی تواند مقایسه گردد. علم و تکنالوژی یکی از عناصر قدرت در گذشته بود و حال هم عنصر اساسی به حساب می آید. در گذشته به کشف سرزمین و تسلط بر آن فکر می شد و اکنون به کشف انسان مزدور توانمند و تسلط بر آن سرمایه گذاری می شود و ابر قدرتهای دیروزی با داشتن سر زمین وسیع بر حاکمیت شان مطمئن می شدند و ابر قدرتهای کنونی با داشتن سازمانها، نهادها و انسانهای مزدور در کشورهای دیگر بر ادامه قدرتش باورمند می گردند.

اگر جنگ بوئر (1899-1902) سقوط بریتانیا کبیر را تسریع کرده باشد ده ها جنگ که امریکا در آن دخیل است و به مراتب طولانی تر از جنگهای انگلیس در آن زمان می باشد در تسریع زوال امریکا به حیث ابرقدرت اثر خود را خواهد گذاشت.

موجودیت رقبای قوی مانند امریکا و آلمان ابرقدرتی انگلیس را تهدید و باعث زوال آن گردید. اکنون رقیب های همچون روسیه و چین و دیگران میلان مسیر خط نزولی امریکا را بزرگتر می نمایند.

با وجود آنکه انگلیس در جنگ اول و دوم در زمره کشورهای فاتح قرار داشت اما حوادثی بود که آنکشور را از منصفه ابر قدرتی به زیر انداخت. بناء غلبه فاتحانه امریکا بر دیگران اگر واقعیت هم داشته باشد ادامه ابر قدرتی اش را تضمین نمی کند.

ابر قدرتهای گذشته در نتیجه ای بحران و یا حادثه بزرگ مجبور شدند جای شان را برای دیگران بگذارند. جایگزینی امریکا به حادثه ای بزرگ نیاز ندارد. نا رضایتی کشورها و مردم جهان از امریکا و عدم اطاعت از خواسته های آن و پایان دادن به نقش دالر در تجارت جهانی می تواند در برکناری امریکا را از منصب رهبری دنیا نقش موثر داشته باشد. پایان دادن به نقش دالر در معاملات جهانی، تسلط امریکا بر امور مالی کشورها را خاتمه می بخشد و می تواند سیر سقوط امریکا از سریر ابرقدرتی را شتاب بیشتر دهد.

آیا عقب ماندن از مقتضیات زمان می تواند کشور ابر قدرت را از موقعیت برترش در جهان به پایین بکشاند؟

امپراتوری انگلیس که در اوایل قرن نوزدهم موازی به تقاضاها و خواست زمانه حرکت می نمود آفتاب در قلمروش غروب نمی کرد اما در پایان همین قرن که نمی توانست موازی به خواست زمان حرکت کند به سهولت زوال قدرتش را پذیرا گردید و شکست و تحقیر خود را با قرار گرفتن در زیر بال امریکا که می توانست خواست زمانه را برآورده سازد جبران نمود و از آن زمان تا کنون همین روش و سیاست را در پیش گرفته است.

با وجود که امریکای امروز از لحاظ عناصر قدرت یک کشور چهار بعدی است با داشتن اقتصاد برتر، علم و تکنولوژی بهتر، ارتش مجهز و بیشتر، نیروی بشری و ابزارهای سیاسی و فرهنگی هژمون مهمی عصر تلقی می گردد، اما در حل مسایل جهان مانند کاهش فقر، ثبات بین المللی، ترور که در عهد ابرقدرتی بریتانیا شامل سران کشورها می شد و اکنون مردم بی گناه صدمه آن را تحمل می کند 1، افراطیت، کنترل سلاحهای تخریب جمعی، رام نمودن کشورهای سرکش، جلوگیری از گسترش سلاحهای اتمی، بی عدالتی در توزیع سرمایه بشری، ناتوانی در برابر کشورهای رقیب، مخالفت با سازمانهای بین المللی، ناکامی و کم رنگی دموکراسی در کشورهای غیر غربی، تقاضاهای جدی برای ترمیم منشور سازمان ملل به منظور تغییر در نظام حق ویتو پنج کشور در شورای امنیت، که خواست و تقاضای جامعه جهانی کنونی است عاجز مانده است و تصور نمی شود که از عهده حل و کنترل این مسایل بتواند برآید. همین مسایل هست که یک دوره را از دوره دیگر یا قرن گذشته را از آینده متمایز می سازد.

سنگش سقوط امریکا از ابرقدرتی با مقایسه زوال انگلیس، شوروی سابق یا کدام ابر قدرتی دیگر چیزی مهمی را ارایه نمی دهد، نسبت صلاحیت، توانایی مادی و معنوی و تسلط گذشته یک ابرقدرت با امروز و فردایش سقوط آن را می تواند محک بزند. امریکا دیگر انکشوری نیست که بعد از سقوط شوروی حرف اول را بزند و همچون بوش بگوید که "هرکه با ما نیست دشمن ماست." خطاری که به پاکستان بعد از فروریختن برجهای مرکز تجارت جهانی داده شد، را بدهد. سقوط امریکا اتفاق افتاده و دلیل آن هم این است که آمریکا ویژگیهایی مانند فقر، جرم، بیسوادگی و بیماریهای موجود در جهان سوم را از خود به نمایش گذاشته است.

نورمن گریج، استاد آمریکایی ریشه سقوط آمریکا و تشدید اختلاف و خشونت در آن را در « ثروت بدون کار، لذت بدون وجدان، دانش بدون شخصیت، تجارت بدون اخلاق، علم بدون انسانیت، عبادت بدون ایثار و سیاست بدون اصول » می داند 2.

تصویری که نورمن گریج از امریکا اراء داده است یک کشور را از مدارج بالای تمدن به حسیض وحشت و رذالت پایین می آورد. در نبود وجدان، شخصیت و اخلاق، انسان حیوان جنبنده بیش نیست چه رسد به جامعه و کشور که به مرض مهلک رذالت گرفتار باشد. بدون شک سقوط چنین کشوری هر قدر توانمند هم باشد به شهادت تاریخ حتمی است. امپراتوری های که به این وضعیت گرفتار شدند نابود گردیدند.

برداشت نورمن گریج مطلب تازه ای نیست که او به کشف آن نایل آمده باشد. شهید سید قطب در رساله ای " امریکای که من دیدم " افول هژمونی امریکا را ناشی از زوال معنویت و اخلاق دانسته نه از ناتوانی اسباب و ابزار و عوامل قدرت مادی.

از نگاه اندیشمندان و اندیشکده های غربی و آمریکایی، در سال های اخیر تحولاتی مانند بحران اوکراین، افزایش قدرت روسیه، بحران اقتصادی اخیر و عوارض آن در اسپانیا و یونان، بی نظمی منطقه غرب آسیا و به ویژه بحران سوریه، گسترش تروریسم و در پی آن ناامنی در جهان، همه بیان گر شکست نظم آمریکایی نظام بین- الملل است.

1. ترور ابراهام لنکلن در سال 1865م، قتل تزار الکساندر دوم در سال 1881م، هدف قرار گرفتن رییس جمهور فرانسه وگارفیلد رییس جمهور امریکا در سال 1894، مک کینلی در سال 1903، و همچنین ملکه اتریش، پادشاه ایتالیا، شاهزاده ویلز. برای معلومات بیشتر در مورد اینگونه قتلها به تاریخ قرن بیستم تالیف شون، لنگ صفحه 52 مراجعه شود

2. اسلام تایمز به نقل William Norman Grigg, America's Engineered Decline, John Birch Society, 2004

با زوال ابرقدرتی امریکا جای خالی آن چگونه پر خواهد شد؟

این سوال مورد کاوش قرار می‌گیرد که با وجود جریان افول نظم لیبرال دموکراسی به رهبری آمریکا، نظم جهانی جایگزین آینده چگونه خواهد بود؟ به عبارتی دیگر با وجود افول سلطه آمریکا و غرب و خیزش قدرت‌های نوظهور، چه نوع نظامی برای جهان آینده قابل پیش‌بینی است؟ قدرت‌های نوظهور، اقتصاد و سیاست خود را داشته و ظاهراً نگاه ضدامپریالیستی و ضداستعماری دارند. نظم حاضر را ابزاری برای توسعه هژمونی آمریکا و غرب می‌دانند و خواستار توزیع برابر قدرت بین‌المللی هستند.

آلفرد مک‌کوی استاد دانشگاه ویسکانسین، معتقد است... بین سال‌های 2020 تا 2040، شاهد ظهور قدرت‌هایی مانند چین، روسیه، برزیل و هند خواهیم بود. (کوید 19 توانایی سه کشور اخیراً ذکر را به نمایش گذاشته است! نیازی به تبصره نیست)

احتمال دیگر برای نظم جهانی آینده، نظم جهانی نووستفالیایی است که در آن هژمون‌های منطقه‌ای ایجاد خواهند شد و هر هژمونی بر منطقه خود مسلط خواهد بود برای مثال برزیل در آمریکای جنوبی، آمریکا در آمریکای شمالی، چین در منطقه آسیای جنوبی، روسیه در منطقه قفقاز، آفریقای جنوبی در منطقه آفریقا. گزارش موسسه کارنگی با عنوان «نظم جهانی در سال 2050» نیز بیان می‌کند که موازنه قدرت اقتصادی به سرعت در حال تغییر است. در این روند، چین بر آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت اقتصادی جهانی غلبه خواهد کرد و در اواسط قرن، چین و هند هر دو در جایگاه رهبران جهانی خواهند بود. موازنه قدرت اقتصادی در جهان به تدریج در حال انتقال از جهان غرب به آسیا و آمریکای لاتین است.¹

واحد تحقیقات پنتاگون در گزارشی اعلام کرده است که آمریکا در سال 2035، دیگر ابرقدرت جهان نخواهد بود.²

پایان:

آینده جهان نه به سیستم‌های دوقطبی نیاز دارد و نه به موازنه قوا، و نه به نظام‌های قدرت محوری، سلسله مراتبی و حق ویتوی همگانی... به هیچ‌کدام. هریک از سیستم‌های نامبرده به اساس نیازهای زمان شان بوجود نیامده بودند، بلکه قدرتهای بزرگ وقت برای تامین منافع شان این سیستمها را ایجاد و به آنها روی آوردند. هیچ یکی از این نظامها از بروز جنگهای بزرگ و کوچک نتوانستند جلوگیری کنند. اگر در زمان نظامی که بعد از جنگ جهانی دوم معروف به سیستم دوقطبی و نظام پسا سقوط اتحاد جماهیر شوروی، نظم موجود (یک قطبی! اگر واقعیت داشته باشد)، جنگ جهانی رخ نداده است علت آن موجودیت سلاحهای تخریب جمعی و هسته ای است، چون قدرتهای بزرگ در صورت بروز جنگ خود را از نابودی مصئون نمی‌بینند. نه کمال و کارایی نظم جهانی.

سیستمهای مورتون کاپلان چه آنها که مصداق داشته اند و چه آنها که نداشته اند نمی‌توانند مشکلاتی که ابرقدرت فعلی رفع نکرده است را رفع کنند و به مقتضیات زمان جوابگو باشند. کشورها به طور آشکار و یا پنهان خواهان تغییر نظام جهانی اند و آنها بی‌کی نمی‌خواهند در نظم جهانی کنونی تغییر بنیادی وارد گردد. کشورهای دارای حق ویتو اند، زیرا تغییر نظام جهانی تغییر منشور سازمان ملل متحد را که برای حل مشکلات و جلوگیری از مسایلی مخمل صلح جهانی، 75 سال قبل تدوین شده بود را می‌طلبد و تغییر منشور بدون تغییر شورای امنیت و حق ویتوی پنج کشور بی‌معنا خواهد بود. این تغییر هم بدون رضایت هریکی از این پنج کشور اعضای دائمی شورای امنیت امکان ندارد مگر این که سازمان ملل متحد به موجودیت خود پایان دهد یا به موجودیتش پایان داده شود. با تزئید کشورهای دارای حق ویتو شاید به عمر نظام فعلی جهانی رمقی داده شود تا ادامه یابد اما مشکل حل مسایل موجود جهانی و تامین صلح پایدار جهانی همچنان باقی خواهد ماند. نظام باثبات جهانی هنگامی متوقع است که به وضعیت هژمونی فعلی پایان داده شود و نظم جهانی به اساس مقتضیات زمان ایجاد گردد. تا هنگامی که کشورها به منافع ملی و اهداف ملی شان می‌اندیشند، در نزد هر واحد سیاسی قوی و ضعیف اندیشه هژمونی گری وجود دارد و هر کدام منتظر فرصتی است که منافع خود را از حساب دیگران بدست آورد. کشورها هنگامی می‌توانند منافع ملی شان را قربان منافع بشریت نمایند که مفهوم ملت و ملیت، ناسیونالیسم کوچک و بزرگ از بین برود و مفهوم بشریت جایگزین آن گردد. تا آن زمان دنیا می‌تواند وضع موجود را ادامه دهد؟ روابط بین ملتها و دولتها پروسه ای نیست که متوقف گردد. اوضاع در هر زمان دگرگون می‌گردد، دگرگونی که در طول وضع موجود صورت بگیرد نه در عرض آن، به نحوی ادامه وضع گذشته شناخته می‌شود.

بعد از سقوط شوروی آمریکا حاضر نشد کشوری دیگری را جایگزین آن کند و یا به حیث جایگزین آن بپذیرد تا هسفرانش را بترساند. در عوض به دشمن تراشی آغاز کرد، افراطیت، تروریسم، کشورهای طاغی و باغی را دشمن و مخمل اوضاع جهانی تبلیغ نمود. موثریت این بهانه ها روز تا روز کم‌رنگ می‌شوند و بیهوده تلقی می‌گردند. بنا براین برای آمریکا مشکل است مانند گذشته اروپا و سایر کشورها را به مسیری که می‌خواهد بکشاند. این سخن بیانگر مطلبی است که ابر قدرت بودن موضوعیتش را گم کرده است. کشور ابرقدرت موضوعی ندارد تا با عنوان کردن آن پای دیگر واحدهای سیاسی را به زنجیر ببندد. نه چین و نه هند و نه روسیه نه برزیل و نه دیگری مدعی است که آمریکا را از سریر ابر قدرتی به زیر می‌کشد بلکه تلاش و عزم شان را بر این جزم کرده اند که در صحنه بین‌المللی خود را از زیر چتر آمریکا بیرون کنند.

سازمانها، قانون، حقوق و مقررات در گذشته موجود بودند و در اختیار کشورهای قدرتمند قرار داشتند و توانایی اجرایی آنها با توانی کشورهای قدرتمند موازی به پیش می‌رفت و نتوانستند در کنترل وضعیت جهان گامی پیشتر از این کشورها بر دارند، مانع جنگی بزرگ یا کوچک شوند. اگر تصور شود که سازمانها، حقوق بین الدول مستقلانه عمل کنند کشورهای دنیا از آنها اطاعت خواهند کرد و به جای کشور ابر قدرت خواهند نشست. چنین تصور را نه تاریخ تایید می‌کند و نه منطق. اینها به تطبیق کننده ضرورت دارند و بدون آن عملی نمی‌باشند. تطبیق کننده یا کشوری است و یا تعداد از کشورها. اگر قدرتمندی از قانون و حقوق متفقه و نافذ

¹ اسلام تایمز به نقل از Uri Dadush and Bennett Stancil, "The World Order in 2050", The Carnegie Endowment for International Peace, April 2010, p.7.21

² اسلام تایمز به نقل از "World order in 2035: US could lose ability for global dominance", 30 Jul, 2016

<https://www.rt.com/news/354013-us-global-dominance-2035/>

سرکشی کند بلاخره کی آنرا مجبور به اطاعت می کند. قوانین و حقوق معین همیشه و در همه ای زمانها به نفع همگان نمی باشند. آنها نسبت به ضرورت و مبنای بوجود می آیند و با ضرورت و مبنای دیگر تعطیل می شوند.

تا پایان قرن (20) آمریکا - مانند انگلیس اوایل نیمه اول قرن بیستم که ناتوانی خود را در رهبری جهان در کنار امریکا پنهان می داشت- ناتوانی اش را در کنار هیچ کشوری نمی تواند پنهان کند. کشورها در اتحادیه های قاره ای، منطقه ای یا حتی دینی مفهوم ابر قدرتی را - با وجود آنکه عصر ایدئولوژیها به پایان رسیده است - به چالش خواهند کشید و امریکا را متقاعد خواهند ساخت که عصر یکه تازی و سردمداری رو به پایان دارد. این واقعیت را باید بپذیرد و از سیاستهای که منجر به بدتر شدن اوضاع بین المللی می گردد خودداری کند.

همانطوریکه تذکر رفت جامعه بشری بدون پذیرش اصول و قواعد و حقوق قادر به ادامه حیات مرفه نیست. کشورهای که مسئولیت تطبیق آن را بدوش داشتند و نظامهای گوناگون را تجربه نمودند چندان توفیق نداشتند. اکنون نوبت به سازمانها رسیده است که در تطبیق این اصول وقواعد نقش اساسی را بدوش داشته باشند. اگر این مسئولیت بدوش سازمانهای بین المللی قرار داده شود که واقعا مستقل و از تاثیر کشورها آزاد باشند و یا اگر بدوش سازمانهای منطقوی گذاشته شود که زمینه های همکاری و برابری در تصمیم گیری برای آنها مهیا باشد خواهند توانست که جای خالی ابرقدرت بودن توسط کشورها را پر کنند؟ و اندیشه منازعه نخبگان کشورهای مقتدر بر سر رسیدن بر کرسی ابرقدرت بودن، به خود مشغول گردد تا بر دیگران.

همانطوریکه اشاره شد سازمانها نیروی اجرایی ندارند دولتها هم حاضر نیستند از چیزی که حاکمیت ملی نامیده شود صرف نظر کنند، لذا تصور انتقال قدرت به سازمان بین المللی اندیشه میان خالی است. از طرف دیگر تصور دنیایی بدون نظام هم چیزی واقعی نیست و ادامه تجربه های تکرار نظام های ناکام گذشته نیز با عقل سازگاری ندارد پس اهل دنیا باید راهی فرار از وضعیت موجود را پیدا کند. اکنون دولتها و سازمانهای بین المللی و منطقوی دو عنصر- عمده ای نظام جهانی را تشکیل می دهند. عنصری اولی از عهده انجام وظایف و تعهداتش به درستی برنیامده است بناءا ناچار باید عنصری دومی موجود را به آزمایش گرفت. این عنصر- زمان می تواند تصور شود که در اجرای وظایف شان نیازمند عنصر اولی نباشد. ترامپ پیدا نشود هر وقت که خواسته باشد بتواند تهدیدش کند و سرچشمه امکاناتش را بخشکند. سازمانی که عهده ابرقدرتی بر دوشش گذاشته می شود لازم است که این سرچشمه را در اختیار داشته باشد. یک راه می تواند این باشد که پول واحد جهانی بوجود آید هرچند از نظر علم اقتصاد منطقی به نظر نمی آید چون شرایطی که لازم است وجود ندارد.